

تابلویی به رنگ ایثار*

• نقاشی زمزمه‌ای است که کرها هم آن را می‌شنوند. و نقاش گنگ خواب- دیدم‌ای است که با عالم کرها هم سخن می‌گوید، و خواب سیاه و سفید یا رنگی خود را برای آنها به زبان بی‌زبانی تعبیر می‌کند. شعر، نقاشی کوران است و نقاشی، شعرِ کران! نقاشی، سکوتی است به رنگ فریاد. این سکوت به تمام زبان‌های دنیا ترجمه می‌شود. این سکوت با تمام مردم عالم، با سیاه و زرد و سفید و سرخ سخن می‌گوید

همه‌ی مردم نقاشند. لبخند، یک طرح زیبای گرافیکی است؛ طرحی که با خطوط منحنی لبها کشیده می‌شود. وقتی کسی با خط منحنی لبانش یا خط شکسته‌ی ابروانش تابلویی از مهربانی یا اندوه می‌کشد. وقتی که کسی با تمام سایه روشن نگاهش، با ترکیب رنگ چهره‌اش و با حرکت دست و چشم و ابروانش با تو گفت‌وگو می‌کند. آیا تو معنی این تابلوهای نقاشی را نمی‌فهمی؟ آری، همه‌ی مردم نقاشند، و همه‌ی مردم ما نیز نقاشند؛ نقاشانی که از رنگ سیاه بیزارند. هم از این رو بود که با لشکر سیاه شب درآویختند و خطوط تیره‌ی شب را پاک کردند و طرحی نو درآداختند، طرحی تازه، با رنگ‌های روشن سحرگامی، سفید، سبز، سرخ.

مردم ما نقاشند، هم در آن هنگام که در خیابان‌های تکبیر و کوچه پس کوچه- های اعلامیه، خون شهیدی بر دیوار شهر شتک می‌زد و تابلویی جاودانه می‌آفرید، که دست هیچ نقاشی تاکنون نیافریده است. واقعی‌ترین تابلوها! چه رنگی واقعی‌تر از خون؟ و چه خطی روشن‌تر از خط نور؟ و هم در آن هنگام که میدان‌های شهر و آسفالت خیابان‌ها پر تماشاگرترین نمایشگاه‌های نقاشی و گرافیک جهان بود. و خدا بر تابلوهای زیبایی که مردم ما آفریدند، آفرین گفت، چرا که ناشناخته‌ترین زیبایی‌های روح انسان را به تصویر کشیده بودند.

و هم در این هنگام که شب می‌خواست بار دیگر و به رنگی دیگر از خانه‌ی ما درآید، شب سیاه دودی برانگیخت تا بر چهره‌ی سپیده‌پاشد و صبح را بپوشاند. اما مردم ما، مردم نقاش سرزمین ما که از رنگ سیاه بیزار بودند، از درون سنگر





هنگامی که «نقاشان مردم» ما از دیدار نمایشگاه مردم بازمی‌گردند، اگرچه بعضی نیز بازمی‌گردند و خود به یک تابلو جاودانه تبدیل می‌شوند. دل‌شان سرشار از الهام و دست‌شان لبریز از مضامین بکر است. آن چه را که دیده‌اند و شنیده‌اند برای تاریخ تعریف می‌کنند.

شاید نیز کار نقاشان ما تنها آینه کاری و آینه‌داری باشد. آنها آینه‌هایی کوچک می‌سازند و در برابر خورشیدهای بزرگ کهکشان می‌گیرند. این آینه‌ها هر چه صیقلی‌تر باشند بهتر می‌توانند خورشید را بر پرده‌ی دل خویش تصویر کنند. نقاشان ما مبتکر و نوآوردند و تنها از یک شاهکار معروف جهانی تقلید می‌کنند؛ از تابلویی سراسر سرخ، تابلویی به رنگ جاودانگی، تابلویی عظیم به طول تمام تاریخ و به عرض تمام جغرافیا.

تابلویی که در نمایشگاه دائمی عاشورا هر روز به نمایش درمی‌آید، تابلویی با خطوطی پررنگ از ایثار، با حجمی بیکران از تشنگی و شن، با کنتراست‌های شدید سفید و سیاه، - حق و باطل -.

تابلویی که هیچ‌گاه گرد کهنگی بر آن نمی‌نشیند. هیچ وقت به سرقت نمی‌رود. خرید و فروش نمی‌شود. همه‌ی نقاشان می‌توانند از آن الهام بگیرند، به شرط آن که مکتب و سبک نقاش آن را به خوبی بشناسند.

تابلویی که اگر هزاران بار از آن کپی بردارند و تقلید کنند، کهنه و تکراری نیست. چه کسی می‌گوید عشق کهنه و تکراری است؟ ما می‌خواهیم این نمایشگاه را به یک نمایشگاه بین‌المللی تبدیل کنیم. تا همه‌ی «نقاشان مردم» و «مردمان نقاش» ببینند.

اینک، این چند برگ را از جنگل سرسبز بهاری می‌چینیم و در سبده‌ی که ایلیاف آن را از آفتاب بافته‌ایم، می‌ریزیم و به شما هدیه می‌کنیم. تا بوی گل‌های محمدی باغ ما را به مشام شما برساند. کتابی که برگ‌های آن از جنس آینه است. آری نقاش، گنگ خواب دیده‌ای است که با عالم کرها هم سخن می‌گوید و خواب خود را تعبیر می‌کند. و نقاشان ما خواب‌دیدگانی که بیداری را تعبیر می‌کنند.

خاکستری صبح، آتش افروختند، چنان آتشی که رنگ سیاهی پرید و شب رنگ باخت. و اینک هنوز در جنوب و غرب سرزمین ما جشنواره‌ای از نور و رنگ برپاست و مردم ما نمایشگاهی برگزار کرده‌اند که تماشایی است.

و معمولاً نقاشان هم از نمایشگاه‌هایی که در گوشه و کنار شهر برپا می‌شود، دیدن می‌کنند. و چنین بود که «نقاشان مردم» برای دیدن نمایشگاه «مردمان نقاش» کوله‌بار سفر بستند تا آخرین شاهکارهای هنری مردم را ببینند. بدون خرید بلیط، و بدون تشریفات رسمی.

«مردمان نقاش» ما نوجوانان و جوان و پیر، دست به دست هم داده‌اند و در جنوب و غرب این سرزمین نمایشگاهی عظیم از «لبخند» و «خدا» برپا کرده‌اند. نمایشگاهی پر از دحام که هیچ تماشاگری ندارد. چرا که نقاشان، خود تابلو نقاشی هستند و نقش و نقاش و نقاشی یکی شده‌اند. گویا همه برای تماشای یکدیگر به این نمایشگاه آمده‌اند.

نمایشگاهی که تماشاگران آمده‌اند تا خود را تماشا کنند. تمام دل خود را به نمایش بگذارند، در نمایشگاهی که تنها یک تماشاگر دارد و آن خداست. که خود، آفریننده و آفرین گوی این شاهکارهاست.

نقاشانی که چهره‌ی خویش را سرخ می‌کنند و چهره‌ی دشمن را زرد! و آن‌گاه سراسر زمینه‌ی نمایشگاه را با رنگی سبز زینت می‌دهند!

* مقدمه‌ی کتاب ده سال با طراحان گرافیک انقلاب اسلامی